

سروده های عرفانی

حسین نفیسی همدانی

به اهتمام

عبدالجواد تقی نژاد

انتشارات اسرار علم

۱۳۹۲

سرشناسه	:	نقیسی همدانی، حسین، ۱۳۰۲ - ۱۳۶۳.
عنوان و نام پدیدآور	:	سروده‌های عرفانی حسین نقیسی همدانی / به اهتمام: عبدالجواد تقی‌نژاد.
مشخصات نشر	:	تهران: اسرار علم، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۳۸۳۲-۵-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	عنوان دیگر: مجموعه شعرهای عرفانی حسین نقیسی همدانی.
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۱۴۸ - ۱۵۲.
عنوان دیگر	:	مجموعه شعرهای عرفانی حسین نقیسی همدانی.
موضوع	:	شعر عرفانی -- قرن ۱۴
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	:	تقی‌نژاد، عبدالجواد، گردآورنده
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۲ قس ۹۴ / ف ۹۴ PIR ۸۲۶۲
رده بندی دیویی	:	۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۱۸۲۶۷۴



انتشارات اسرار علم

مجموعه شعرهای عرفانی حسین نقیسی همدانی

تصحیح و شرح: عبدالجواد تقی‌نژاد

صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی هنری طنین‌واژه هنر

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات اسرار علم

چاپ: صادق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۸۳۲-۵-۲

قیمت: ۸۵۰۰ تومان

تهران، میدان فاطمی، خیابان شهید گمنام، کوچه ۲/۱، پلاک ۹۲

۸۸۹۶۰۳۴۹ - ۸۸۹۷۳۵۳۱

مرده ای یوسف جان آخر بهران تو شد

گاه خرسندی یعقوب پریشان تو شد

موسم شرم ز لجنای پیشیمان تو شد

«ماه کنعانی من مند مصر آن تو شد

وقت آن است که بد رود کنی زندان را»

www.ketabo.com

پیشگفتار

«حسین نفیسی»، عاشقی دلسوخته و عارفی وارسته و خدمت‌گزاری صدیق به بندگان خدا بود. مردی که در گمنامی زیست و در گمنامی به محبوب خود پیوست. این نوشته در باره‌ی او از قلم فرزندی است که سالهایی چند با وی زیسته و در دامان چنین انسان بزرگی پرورش یافته و به آن مباحثات می‌کند، اگرچه دانسته‌های ما از دنیای درون این مرد بزرگ، بسیار اندک و بسان قطره‌ای است از دریا.

این دانسته‌ی اندک ما، گرچه بیان‌کننده‌ی ابعاد وجودی و گویای شخصیت معنوی او نیست، اما امید است گوشه‌ای از زندگی پر برکت او، برای مردم خوب و ادب دوست ما روشن گردد.

«مرحوم حسین نفیسی» فرزند مصیب در سال ۱۳۰۲ شمسی در شهر همدان و در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. وی فرزند ارشد خانواده بود. تحصیلات مقدماتی را در یکی از مدارس همدان به پایان رساند. بعد از اتمام تحصیلات، به شغل پزشکی پرداخت. از آنجا که از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود، در این حرفه از خود نبوغ و استعداد کم نظیری نشان داد؛ به طوری که به وی به دید یک پزشک می‌نگریستند و در بسیاری از مواقع به مداوای بیماران می‌پرداخت که حتی برخی از اطباء از درمان آنان، درمانده بودند. در نتیجه‌ی مطالعه کتب پزشکی و کسب تجربه در این زمینه، مانند یک جراح در درمان و علاج سوختگی‌ها و زخم‌ها عمل می‌کرد. بیماران درمانده و صعب‌العلاج از نقاط مختلف شهر و روستاهای اطراف، سراغ وی را می‌گرفتند و او نیز بی‌مصلحت و بدون چشم‌داشت، با تمامی توان در معالجه‌ی آنان صبر و حوصله به خرج می‌داد و در اغلب موارد موفق می‌شد و در این میان، تنها دعای خیر بیماران و خانواده‌ی آنان، جبران زحمات بی‌شائبه‌ی وی را به دنبال داشت. او هرگز به شغل خود به عنوان حرفه‌ای که ممر درآمد باشد، نمی‌نگریست. منش و مرام وی در زندگی، کمک به هم‌نوعان خود بود و همواره این شعر زیبای استاد سخن؛ سعدی شیراز، بکمال کلام وی بود و به فرزندان خود نیز آن را توصیه می‌کرد که:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

او از دوران کودکی به ادبیات و شعر و شاعری علاقه‌ی زیادی داشت و در این زمینه از نبوغ و استعداد خدادادی برخوردار بود. در محضر شعرای هم‌عصر شهر خود حضور می‌یافت و از آنان کسب فیض می‌نمود. شعر سرودن را از جوانی آغاز کرد. مطالعه‌ی آثار بزرگان ادب فارسی همچون سعدی، حافظ، فردوسی، مولوی، نظامی، سنایی، خاقانی و سایر شعرای نامدار جزو برنامه‌ی همیشگی وی بود.

اکثر اوقات فراغت خود را صرف مطالعه‌ی آثار این بزرگان می‌کرد. بدون اغراق می‌توان گفت وی بیشتر اشعار این شعرا، بخصوص حافظ و سعدی را از حفظ بود و احترام خاصی برای آنان قائل بود. از این رو به مناسبت‌های مختلف از آنان یاد می‌کرد.

به جرأت می‌توان گفت: به همان اندازه که به فرزندان خود علاقه داشت؛ به بزرگان ادب فارسی نیز این علاقه را نشان می‌داد و در حفظ و نگاهداری کتب و آثار آنان بسیار مراقبت می‌کرد. وی فردی نکته‌سنج، دقیق و منظم بود و همواره خانواده خود را به عمل به این سفارش زیبای مولای متقیان حضرت علی^(ع) که همان داشتن تقوای الهی و نظم در امور است؛ سفارش می‌کرد.

مطالعه زیاد و علاقه‌ی وافر وی به ادبیات، باعث سرودن اشعاری شد که از لحاظ قالب شعری و صنایع ادبی و فصاحت و بلاغت و مضامین دقیق و عمیق عرفانی در سطح والایی قرار دارد. سروده‌های وی متأثر از اشعار بزرگانی همچون حافظ و سعدی علیهماالرحمه است و به تضمین غزلیات این دو شاعر نامی بسیار علاقه‌مند بود.

از آنجا که نفیسی در خانواده‌ای مذهبی تربیت شده بود، در مدح و رثای اهل بیت و ائمه معصومین علیهم‌السلام اشعار بسیار زیبایی سروده است که ارزش معنوی و ادبی آن بر اهل فن پوشیده نیست.

از جمله غزل‌هایی که ایشان تضمین نمود شعر «همای رحمت» مرحوم شهریار بوده است. نقل است که استاد شهریار در سفری که به همدان داشت از طریق یکی از دوستان این تضمین در اختیار استاد قرار می‌گیرد و شهریار با خواندن این اشعار که تضمینی بر غزل وی بوده است سراینده‌ی آن را تحسین می‌کند و مطالبی با این مضمون بیان می‌دارد: «به جد باید گفت که تبحر گوینده در تنسيق مفاهیم متعالی عرفانی، این تضمین را در سطحی از محتوا قرار داده که نه تنها تابع متن متضمن خود نیست بلکه به وضوح آن را به دنبال خود می‌کشد و برتری و رجحان فرع بر اصل را مسلم می‌دارد.»

برخی از اشعار وی در دوران حیاتش در روزنامه‌های آن زمان چاپ و منتشر شده است. متأسفانه به تعدادی از آثار وی دسترسی حاصل نشد. وی شخصاً تعدادی از اشعارش را در دفتر شعرش با دست‌خط زیبای خود نگاشته است. علاوه بر سرودن شعر، در خوشنویسی نیز استعداد زیادی داشت و گاهی نیز به این هنر می‌پرداخت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی، منزل کوچک وی در همدان مرکز و سنگری بود برای جمع‌آوری مایحتاج و کمک رسانی به رزمندگان اسلام. وی بی‌دریغ خانه خود را در اختیار همسرش سرکار خانم طاهره همایونی فرزند استاد غلامحسین همایونی (خطاط معاصر)، که او نیز

فردی خَیّر و نیکوکار است قرار داد و از آن زمان تاکنون این خانه به محل و مأمنی جهت کمک به نیازمندان و مستمندان تبدیل شده است و به مناسبت های دینی، مراسم مذهبی و روضه خوانی در آن برگزار می شود.

سرانجام در شهریور سال ۱۳۶۳ شمسی پس از عمری تلاش و کوشش و خدمت به خلق و عشق به خالق مطلق، به علت بیماری گوارشی دار فانی را وداع گفت و به وصال محبوب رسید، ولی یاد و خاطره ی وی هرگز از دلها نرفت، به طوری که اکنون بعد از گذشت بیست و هشت سال از وفات وی، همشهریانش و کسانی که وی را از دور و نزدیک می شناختند از وی به نیکی یاد می کنند.

از مال و منال دنیا اندوخته ای نداشت. زندگی وی یادآور این شعر زیبای شیخ اجل سعدی علیه الرحمه است که می فرماید:

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کسزو ماند سرای زرنگار
در خاتمه، آخرین سروده ی وی که از زوی قلبی و همیشگی او نیز بوده و بر روی سنگ مزارش حک شده است، نقل می شود:

آرزو دارد نفیسی رحمت حق زان سپس با ولای مصطفی (ص) و آل او رفتن به خاک
صبح محشر نیز در آن اضطراب و تاب عام ما و آرامش به مهر چارده معصوم پاک
روحش شاد و روانش با انبیاء و اولیاء محشور باد

بدرالملوک نفیسی

تهران - شهریور ۱۳۹۲ خورشیدی

برابر با بیست و نهمین سالگرد رحلت ایشان

www.ketab.ir

مقدمه

منطقه غرب ایران، جایگاه خیزش مردان تاریخی بسیار بوده است که هر یک در ایران و جهان دارای منزلتی خاص و مرتبتی والا هستند. در این میان همدان به سبب مرکزیت تاریخی و قدمت آن، در واقع شهر علم و ادب و تقوی است. از این رو در هر کجای تاریخ که بنگریم نام همدان را می‌توان دید و این همه جاودانگی را الوند راست قامت نظاره‌گر بوده و خود شاهد بی‌بدیلی است برای صدق این کلمات و جملات که همدان چه آن زمان که پایتخت ایران و مرکز تمدنی عظیم بوده، و چه بعدها که خاستگاه و مأوای شاعران و بزرگان و خردورزانی چون باباطاهر، عین‌القضات، ابوعلی سینا، فخرالدین عراقی، مسعود سعد سلمان، ملا حسینیقلی شونودی، آخوند ملا علی معصومی همدانی، شیخ محمد بهاری، قوام‌الدین درگزینی، فخرالدین علاءالدوله عربشاه، ابوالعلاء همدانی، میرسید محمد همدانی، خواجه نصیرالدین همدانی، میرعزالدین محمد امامی، ادیب ابن فقیه، شیخ شرف‌الدین درگزینی، عباس ابن مشکویه، بدیع‌الزمان همدانی، میرزاالدین آرتیمانی و... گشته، بر تارک آسمان افتخارات ایران زمین درخشیده است و گویی بیشتر هنر، علم و عرفان ایران زمین از این نقطه نشأت می‌گیرد.

امروز در کنار نام شاعران معاصر همدان، جای یک شاعر توانا و عارف اندیشمند خالی است که با داشتن نبوغ و استعداد بسیار بالا در سرودن شعر، به ویژه تضمین غزل بزرگانی چون حافظ و سعدی؛ هم‌چنان گمنام مانده است. این عارف دلسوخته «مرحوم حسین نفیسی همدانی» است. شاعری توانا و بزرگمردی دلسوز، که اگرچه به شغل شریف پزشکیاری در بیمارستان مشغول و در خدمت هموعان بیمار خود بود اما هر آینه که از این وظیفه سنگین خدمت به خلق خدا فراغت می‌یافت، در خلوت و اوقات خاص، به یاری سخنان موزون، آبی بر آتش درون می‌افشاند و با زبان شعر، حدیث درد فراق با دلدار یگانه باز می‌گفت.

او در بهار به مختوم به مدح حضرت ولی عصر^(عج)، که در ابتدای دفتر شعرش آورده و دیوانش را با آن آغاز کرده است، بعد از شرح مفصل نوروز و فصل بهار و بیان خصوصیات هر یک از ماه‌های بهار و تابستان، به بیان ویژگی میوه‌هایی می‌پردازد که هر کدام از آنها مربوط به فصل و ماه خاصی است و ابتدا از توت شروع کرده و پس از شرح صفات بسیاری از میوه‌ها و اندیشیدن در حکمت‌هایی که در درون هر یک از آنها به ودیعت نهاده شده است، در انتها وقتی به انجیر می‌رسد، می‌گوید:

نرم‌تنی بی حجاب از شکر و شیر بین

شرح لطایف گذشت وصف ز انجیر بین

نام به قرآن از او آمده تفسیر بین

دانه‌ی خشخاش و شهد درهم و تخمیر بین

تا کنم از احترام اصل سخن اختصار

«مرحوم نفیسی» در اینجا برای ورود به موضوع اصلی و همچنین بیان منظور خود از تنظیم این بهاریه، اشاره به انجیر می‌کند و ارجاع به کتاب شریف قرآن و کتابهای تفسیر می‌دهد که با رجوع به تفسیر سوره «التین» می‌توان به هدف و مقصود شاعر از بیان این شرح لطایف؛ پی برد. بعد، اظهار می‌دارد به جهت احترام به قرآن، سخن کوتاه کرده و دیگر در این زمینه ادامه نمی‌دهد. آنگاه وارد موضوع اصلی می‌شود و در ادامه، ماجرای خوابی را که یک سال قبل و در شعبان سال ۱۳۸۱ قمری برابر با ۱۳۴۰ شمسی می‌بیند به تفصیل و ماهرانه بیان می‌کند و می‌گوید:

پار به فصلی چنین نیم شبی دلنشین	از غم گردون دون این دل محنت قرین
بود چو مرغی غمین در قفس تن مکن	نالای زارش انین آه و فغانش حزین
به از این بخت سعد احسن از این دیدگان	کانچه نهان بود آن دید عیان در عیان
دید سپهری ز روح دید جهانی ز جان	دید مشعشع زمین دید ملمع زمان
دید سما سیمگون دید هوا نور بار	
دید به گاهی چنان دیده‌ی جان این چنین	کامده خلقی کثیر جمع به یک سرزمین
خرد و کلان شیخ و شاب کلهم اجمعین	هم همگی با سرور سوی سما ناظرین
هم، همه را تا سپهر همه‌ی ابتشار	
بس ز یمین و یسار نور مردف رسید	بس که قضا سبز و زرد سرخ و بنفش و سپید
شد ز تشعشع تمام جو هوا ناپدید	وز نفحات ریح غالیه چندان وزید
کارض و سما را گرفت نکهت مشک تترار	
ساحت قدسی چنان الغرضم برد هنگ	کرد برون بی درنگ از دل و جانم درنگ
پای روانم چو گشت زان همه اعجاب لنگ	بار دگر نور ساخت ارض و سما رنگ رنگ
وز فلک آمد فرود محمل یک شهریار	

نقل است که روح انسان اگر نورانی‌تی پیدا کند و طهارت معنوی و باطنی تحصیل نماید، امکان دیدار نیز فراهم می‌شود. اگر انسان تشنه‌ی دیدار حضرت بوده، و در عمل هم صداقت داشته باشد، این شخص امکان دارد که در بیداری و یا عالم رؤیا به خدمت حضرت برسد و از ناحیه حضرت به او توجهی بشود.

در اینجا او تصویر بسیار زیبایی از خواب خود ارایه می‌دهد و کیفیت آن را به زبان شعر با مهارت بسیار بالایی بیان می‌کند و معتقد است: اگر جمال یار از ما پوشیده است، این مشکل از خود ما است و اگر پرده‌ی پندار از دیدگان ما کنار رود، جهان را که یکپارچه نور است خواهیم دید. از این رو در جایی دیگر می‌فرماید:

القصة پس از طیّ حُجب گشت نمایان تمثال حقیقیّ علی صورت سبحان
مشکوة جمال ازلی چهره‌ی یزدان مرآت رخ لم یزلی مظهر رحمان
مصباح صفات صمدی جلوه‌ی علّام

در آن شب او بدون مانع و حائل، دیدگانش به جمال بی‌مثال آن قطب اعظم عالم امکان و خلیفه‌ی خدا و مظهر صفات و اسمای الهی روشن شد و در برابر آن عظمت و بزرگی، چنان مات و متحیر ماند و از خود بی‌خود شد که دلش از دوست پر شد و دیگر نه خویشتن خویش می‌دید و نه هیچ چیز دیگری را. چنانچه می‌فرماید:

نیست اثر از وجود دیگرم اندر میان جای سخن گشت تنگ چیست زمین و زمان
یا چه بود نور و مشک یا که بود این و آن معدم آمد کنون هر چه به جز شاه جان
طلعت حق شد عیان بی حُجب و استتار

او دیگر خود را در مرحله‌ای می‌دید که جایگاه اتحاد قطره با دریا و نهایت سیر و مرتبت سالک کامل است. یعنی مرحله‌ی فقر و فنا. چون کسی به این مرحله رسد، چیزی از وی باقی نماند و آنچه را که به خود نسبت داده است از آن حق می‌داند و خود را هیچ هم نخواند که هیچ خود هیچ است. پس فنا آخرین حدی است که عارف چون به آن رسد از کوشش و کشش باز می‌ماند. زیرا که فنا در نظر عارفان عبارت از فراموش کردن ماسوی‌الله و مستغرق شدن در مشاهده‌ی صفات الوهیت است. در این حالت عارف خود را نیز فراموش می‌کند و چنان در این حال گم می‌شود که حتی خودش هم نمی‌داند که به این حد واصل شده است. چون همه‌ی قوای نفسانی او در مشاهده‌ی صفات حق فانی می‌شود و از آن پس به سرحد بقا می‌رسد که آن به قول اهل حقیقت، یافتن حیات ابدی و دست زدن در نور باقی است. در این حالت چون عارف از جمیع صفات بشری رسته است، جامع صفات کامل الهی می‌شود.

«نفیسی» از این واقعه بسیار شادمان و مسرور است. زیرا توانسته در عالم رؤیا، یوسف جانش را ببیند و بدینسان عشق آن امام قائم، آن چنان در وجود وی شعله‌ور می‌گردد که تمام وجود او را فرا گرفته و اینچنین از سر شور و مستی، رندانه پای می‌کوبد و می‌سراید:

طلعت ذات قدیم، المتعال المکین مظهر ربّ رحیم رحمة للعالمین
مطلع نور و دودِ راحمِ رحمِ آفرین معطی جود وجود قائم حیّ مبین
چاردهم نور پاک خسرو حق اقتدار
جان حزین بازگشت مشرق اشراق دوست نی غلظم نیست جان هرچه بود اوست اوست
خاصه در این صبح عید کان صنم روبروست نیمه‌ی شعبان رسید اوست کزو آرزوست
مدح اسام زمان قدرت پروردگار
آیت عظمای فرد مالک دنیا و دین قطب حقیقی وقت نور رخ مرسلین
شاه ملک پاسبان ماه فلک آمتین ریشه‌ی حُب اصل عشق، جوهر آن ذات این
اول ایجاد خلق آخر هشت و چهار

او در این ابیات با اشاره به عشق واقعی که در قرآن کریم با عنوان «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/ایه ۱۶۵) ذکر شده می‌خواهد بگوید که عشق به اهل بیت علیهم السلام زمینه ساز عشق به خداوند است و دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، مهر ورزیدن به ارزش‌های والای الهی می‌باشد.

رسیدن به قله‌ی رفیع کمالات معنوی و انسانی، بدون دوستی اولیاء الهی ممکن نیست و پذیرش اعمال و زحمات یک مسلمان در گرو محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و بر این اساس تقرب به خداوند و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت با عشق و دوستی آل پیامبر صلی الله علیه و آله عجین شده است. از این رو در این ابیات می‌گوید:

ای خسرو خوبان که جهانی به تو مایل ویرانه دلم گنج غایت را شده منزل
وز زلف کجّت گردن جانم به سلاسل «هر کس که ندارد به جهان مهر تو در دل

حقا که بود طاعت او ضایع و باطل»

مولوی نیز در این باره می‌گوید:

هر که خواهد همنشینی با خدا او نشیند در کنار اولیاء

بنابراین، بهترین نوع ارتباط با پیشوایان معصوم علیهم السلام همان محبت و مودتی می‌باشد که یک رابطه قلبی و درونی است و خداوند متعال هم در قرآن کریم به چنین ارتباطی دعوت کرده و می‌فرماید:

« قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » ای پیامبر! بگو من بر انجام امر رسالت، از شما مزدی

نمی‌خواهم، مگر دوستی و محبت درباره‌ی نزدیکانم . (شوری/ آیه ۲۳)

از این رو شیفتگی و شیدایی «نفیسی» به خداوند متعال و معصومین علیهم‌السلام به حدی بوده که در سراسر اشعارش بدون استثناء منظور و مخاطب ایشان یا ذات باریتعالی بوده است و یا یکی از معصومین علیهم‌السلام. حتی در ضمن غزل‌ها به گونه‌ای ماهرانه رفتار کرده که اگر کسی با غزل‌های حافظ یا سعدی آشنا نباشد فکر می‌کند که سراینده‌ی آن، یک نفر بوده است، نه دو نفر و تفکیک آن از هم دشوار می‌نماید. برای نمونه:

مژده ای یوسف جان آخر هجران تو شد / گاه خرسندی یعقوب پریشان تو شد

موسم شرم زلیخای پشیمان تو شد / «ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد

وقت آن است که بدرود کنی زندان را»

سروده‌های ایشان از لحاظ قالب شعری و صنایع ادبی و فصاحت و بلاغت و مضامین دقیق و عمیق عرفانی در سطح بسیار والایی قرار دارد. او در آثار خویش از اصطلاحات عرفانی شامخین و اسلاف صالح بهره‌جسته و تعبیر عرفای گذشته را در شعر خود به کار برده است.

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق / غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

عرفای کامل، حقایق را با ذوق و شهود دریافتند و از برای آنچه به مشاهده‌ی آن نایل گردیدند؛ تعبیر و اصطلاحاتی وضع کردند و برای آن یافته‌ها و واردات، عباراتی ساختند تا بدان وسیله مستعدان را به فهم آن حقایق و اسرار راهبر شوند. شمس مغربی می‌گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار / خرابیات و خراباتی و خمار

بت و زَنار و تسبیح و چلیپا / مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

شراب و شاهد و شمع و شبستان / خسروش بریط و آواز مستان

می و میخانه و رند خرابیات / حریف و ساقی و مرد مناجات

نوای ارغنون و ناله‌ی می / صبح و مجلس و جام پیایی

خم و جام و سبوی می فروشی / حریفی کردن اندر باده نوشی

در آنجا مدتی چند آرمیدن
 عذار و عارض و رخسار و گیسو
 سر و پا و میان و پنجه و دست
 برو مقصود از این گفتار در یاب
 اگر هستی ز ارباب اشارت
 گذر از پوست کن تا مغز بینی
 کجا گردی ز ارباب سرائر
 به زیر هر یک از این‌ها جهانی است
 مسمی جوی باش از اسم بگذر
 که تا باشی ز اصحاب حقایق

ز مسجد سوی میخانه دویدن
 خط و خال و قد و بالا و ابرو
 لب و دندان و چشم شوخ سر مست
 مشو زینهار از این گفتار در تاب
 مپیچ اندر سر و پای عبارت
 نظر را نگر کن تا نغز بینی
 نظر گر بر نداری از ظواهر
 چو هر یک را از این الفاظ جانی است
 تو جانش را طلب از جسم بگذر
 فرو نگذار چیزی از دقایق

علاوه بر شمس مغربی، دیگر عارفان واصل چون شیخ محمود شبستری نیز می‌فرماید:

نشانی داده‌اند از منزل خویش
 سخن گفتند در معروف و عارف
 یکی از قرب و بعد و سیر زورق
 نشانی داد از خشکی ساحل
 یکی گذاشت آن نزد صدف شد
 یکی کردار قدیم و محدث آغاز
 شراب و شمع و شامد را عیان کرد
 در افهام خلایق مشکل افتاد
 ضروری می‌شود دانستن آن

در این ره اولیا باز از پس و پیش
 به حد خویش چون گشتند واقف
 یکی از بحر وحدت گفت انالحق
 یکی را علم ظاهر بود حاصل
 یکی گوهر برآورد و هدف شد
 یکی در جزو و کل گفت این سخن باز
 یکی از زلف و خال و خط بیان کرد
 سخن‌ها چون به وفق منزل افتاد
 کسی را کاندیرین معنی است حیران

اشعار «حسین نفیسی» این بزرگمرد شاعر و عارف که به صورت دست نویس بوده و در یک دفتر، توسط خودشان نوشته شد، از سوی فرزندان در اختیار این فقیر قرار گرفت و همین اندک آشنایی من با افکار و اندیشه‌های متعالی و عرفانی ایشان، از طریق اشعارشان بوده است. اولین شعری که روی آن مطالعه و بررسی کرده‌ام شعر علی^(ع) بود. با مطلع:

ای علی کز ابتدا زد ایزد یکتای تو سگهی شاهنشهی بر نام جان آرای تو

این شعر به اندازه‌ای مرا مجذوب شخصیت والا و روح بلند و افکار متعالی «نفیسی» نمود که اشتیاق نوشتن شرح بر اشعار ایشان مرا در بر گرفت تا با تحقیق و تأمل بیشتر بتوانم هم با روح آثار ایشان بیشتر مانوس شده و هم خدمتی کرده باشم در معرفی این بزرگ‌مرد گمنام عرصه‌ی ادبیات عرفانی سرزمین عرمان ایران. از این رو این فقیر، به اندازه‌ی بضاعت و دانسته‌های خود تا آنجا که در توانم بوده به شرح برخی از عبارات و اصطلاحاتی که «مرحوم حسین نفیسی همدانی» در اشعارش به کار برده است، پرداختم و قطعا کاستی‌ها و اشتباهاتی در آن مشاهده خواهد شد که پیشاپیش از صاحب نظران، محققان و عزیزانی که با رهنمودها و نظرهایشان برای رفع اشتباهات و نقایص، مرا یاری خواهند کرد، صمیمانه سپاسگزار خواهم بود.

عبدالجواد تقی‌نژاد

تهران- شهریور ۱۳۹۲ خورشیدی

Email: Taghinejad1346@gmail.com